[illegible]

سنبلش از خال چو گستر تر
خوش نکهت عیسی از دم او
از خواب چو سر برآرد او
دریای محیط گوهر پاشش
در جنبش وحی گشادش
اخضر چو کند ناز از رنگ
همچون کمر از کشش عاجی
مرغان او همای سامی
جعدش هوای لعل محرم
بر هر خط شط او که خواهی
شب افکن ماهیش سلطان
هر لحظه ز پی اسل از ساش
زان فندان که برف افلاک
مریخ چو حق از بگذارد
ان شرب صافی معنی

ذوق رس ش یک حسن خوشتر
ز طینت آدم از دم او
تجدید وضو کند آنهم
محتاج کوه چشمه ساش
با عنبر تر شرفی نهادش
ما کند نا سنست تر یک
سیحون عق و دماغ از فیغ
از مرتبه همغان عشق عاشی
داود سماع ذار بدم
اصداف بجای گوش هاهی
ماهی خورا و پسح رضوان
دندان فکن سند ما سیاش
هر دندانش اسپک زبانک
زان فندان که دسته کارد
نصر الله خواند جان علی
ذر

17th Cent.

طباخ اش کشیده خنجر | همچو لب مسیح و لوح جوز

عطار اش ز بوی گنده | برکند بکر جوی مکنده

زراد اش گلو بر حلق | گلگونه کنان ز خمر بر حلق

خیاط اش حبیش و مکار | بو جهل دل و بلال دیدار

جولاه اش رشته بر شب کفنها | تا بافنده مگر کفنها

ابدال اش حرام کاره | حاکم لقبان رشوه خواره

درویش اش ز دل سیاهی | تا کرده سجال مکر شاهی

بگذشتم از این تباه کیشان | از طارم شان و از شبستان

رسیدن بشهر و صفت حصار و فصیل و رود آب و مرغابی

بر اوج لبد بلده معظم | دیدیش بگمی فصیل محکم

صد مطرب بحر در سبیلش | صد نیل روان در آن فصیلش

گفتم که عجیب اینش کار است | با کوهستان فصیل کار است

گفتند ندیم خاص سلطان | اینجاست بسنجک نگهبان

در صحبت حصانت سبیلش | در موج فصیل و رود نیلش

الحق با حصانت تا رده | بحر عدن از رود قلعه گم بود

[illegible]